اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 بحث در علیت فصل برای جنس بود كه عرض شد طبق تعریفی كه مرحوم آخوند در مساله فصل و جنس داشتند، ما مشاهده كردیم كه خود جنس یك حقیقت خارجی مستقل نیست، بر این اساس ایشان اشكالی وارد می‌كنند بر صاحب مباحث مشرقیه، این اشكال ناشی می‌شود از برداشت ایشان نسبت به محلیت و جرمیت افلاك كه در آنجا قائل به جزء مالا یتجزی بودند و محل برای هیولا كه هیولا آن محل را به صورت جرمیت نسبت به افلاك در می‌آورد ایشان نسبت به این قضیه ایراد دارند و می‌فرمایند خود جسمیت فی‌حد نفسه بدون اینكه نوعی آن جسمیت را به كیفیت خاص و به نوع خاص در بیاورد نمی‌تواند تحصل داشته باشد و تحصل جسمیت به تحصل فصل است بنابراین چطور با وجود اینكه خود ایشان قائلند كه فصلیت است كه جنس را می‌تواند قوام خارجی ببخشد چطور ایشان قائل به محل متقوّم به ذات قبل از تعلق فصل به آن محل شدند این اشكالی است كه ایشان كردند و با این مساله مطلب تمام می‌شود، دیگر خیال می‌كنم تا آنجایی كه بود صحبتش شده بود والعجب من صاحب المباحث المشرقیة مع تفطنه بهذا الأصل صاحب مباحث مشرقیه با اینكه توجه به این اصل داشتند كه تعین آن هیولا تعین آن جنس بواسطه خود فصلیت است و بدون آن واسطه نمی‌تواند آن هیولا یا آن جنس خودش تحصّل داشته باشد حیث ذهل عنه این مساله از ایشان مغفول واقع شد حین أقام حجة علی إثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله ایشان اثبات اقامه حجت بر اثبات هیولا كردند، اثبات تعین و تحصّل هیولا در اینجا منظور هست در حالتی كه در اعمال دادنش ایشان قائل به اهمال شدند یا اینكه خود هیولا در اعمالش مهمل است وأعجب من ذلک از این مساله عجیب‌تر اینكه أنه قال بعد ذکر تلک الحجة بعد از اینكه ایشان این حجت را اقامه كردند حالا حجت را خودش می‌آید می‌گوید و ایشان می‌فرمایند وقد أوردتها علی کثیر من الأذکیاء فما قدحوا فی شیء من مقدماته در هیچ كدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام اینها قطع نكردند و پذیرفتند وخلاصة حجته المذکورة كه در اثبات هیولا برای جسمیت فلك ایشان ذكر كردند این است كه أن جسمیة الفلک یلزمها مقدار معین و شکل معین خود جسمیت فلك، اگر ما فلك را جسم بدانیم پس بنابراین این فلك باید دارای كم و كیف باشد هم مقدارش باید مشخص باشد چون جرم مقدارش مشخص است و هم دارای شكل باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است كه هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است لعدم قبولها الکون و الفساد چون این جسمیت فلك كون و فساد را نمی‌تواند قبول بكند و چون این امر ثابتی است كه آن امر ثابت خودش موجب ظهورات متفاوت و مختلف هست باید خود آن هیولا دارای هویت ثابته باشد چون اگر قرار باشد هیولا هویت او تغییر پیدا بكند پس بنابراین دیگر هیولا نیست پس در فساد چه چیزی می‌خواهد جایگزین آن صورت اولیه برای آن هیولا بشود وقتی كه این كتاب شكلش و كمش در حال تغییر و تبدّل است باید خود اصل كتاب ثابت باشد حالا اگر در یك طرفه‌العینی كتاب درش فساد عارض بشود خب دیگر چیزی باقی نمی‌ماند لذا در اثبات هیولا می‌فرمایند كه هیولا اثبات كون و فساد نمی‌كند بلكه او ظرف است و محل است برای كون و فسادی كه بر صورت او عارض می‌شود، در شكل او عارض می‌شود، در ظهور خارجی عارض می‌شود وسبب اللزوم اینكه در اینجا داریم یلزمها مقدار معین و شکل معین این سبب اللزوم دلیل لزومش چیست؟ إما نفس الجسمیة یا خود جسمیت مطلقه اقتضای این مقدار معین و شكل معین را می‌كند یا امری است كه در آن جسمیت حلول می‌كند، خود آن جسمیت نیست یك امری كه خارج از جسمیت است یا مباین با اوست لکن اول باطل اولی باطل است كه خود جسمیت است وإلا لزم اشتراک الأجسام معها فی المقدار و الشکل المعین اگر خود جسمیت باشد در اینجا همه اجسام با آن هیولا در مقدار و شكل معین باید اشتراك داشته باشند، در حالتی كه اجسام ما می‌بینیم مقدارشان متفاوت است، شكلشان هم متفاوت است، خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر فرق می‌كند پس به خود جسمیت من حیث هی هی این مساله لزوم برنمی‌گردد وکذا الثانی اما اینكه یك امر حالی بر او باشد این هم همینطور است به همین جهت همین دلیل در اینجا هم خواهد آمد لأن الکلام فی لزومه آت بعینه همان هم می‌آید و اگر بواسطه امر حال باشد پس بنابراین باید همه اجسام بتوانند همان خصوصیت شكل را داشته باشند كه ندارند، والثالث أیضا كه این بواسطه یك امر خارج از او باشد و مباین با او باشد این هم همینطور نمی‌شود لتساوی نسبة المباین إلی جمیع الأجسام چون نسبت مباین به همه اجسام مساوی است همه اجسام با آن مباین نسبت واحد را دارند پس امر مباین اگر بخواهد باعث مقدار و شكل معین بشود خب این امر مباین در بقیه اجسام هم هست پس چرا شما در آنجا این تعین و مقدار و شكل خاص را در آنجا نمی‌بینید اختلاف در آنجا می‌بینید پس از اینجا نتیجه می‌گیریم كه به خود جسمیت برمی‌گردد و جسمیت باید بنابراین تحصّل و تعین داشته باشد فبقی أن یکون لزوم التشکل و التقدر لجسمیة الفلک بواسطة محل تلک الجسمیة و هو المطلوب انتهی این تشكل و این مقداری كه برای جسمیت فلك وجود دارد این بواسطه خود آن جسمیت فلك است نه بواسطه امر دیگر و نه بواسطه امر مباین و نه بواسطه امر حالّ بلكه خود جسمیت فلك بخصوصه نه جسمیت مطلقه، جسمیت مطلقه اشكال پیدا می‌شود كه همه اجسام باید مقدارشان معین باشد جسمیت فلك، ببینید این مغالطه ای كه در اینجا شده به این اضافه جسمیت مغلطه شده شما كه می‌گویید جسمیت فلك بالاخره آمدید آن جسمیت را از بقیه جسمیت‌ها خارج كردید خب صحبت در تخصص است شما كه این جسمیت را می‌خواهید مخصص كنید مخصص چه بوده؟

 این وسط، دیدید بعضی‌ها یك صحبت‌هایی می‌كنند لای صحبت‌ها می‌رود رد می‌شود یك جوری همانجا باید آن وسط مچ گرفته بشود بایست آقا از اینجا رد بشویم، در این جسمیت فلك یك دفعه مساله خراب می‌شود بواسطه محل این جسمیت است كه فلك بودن است وهو المطلوب كه مطلوب هم به این نتیجه به همین‌جا می‌رسیم كه پس خود جسمیت فلك آن هیولا برای اجرام سماوی خودش باید دارای تشكّل خاص و مقدار خاص در اینجا باشد ولا یخفی ایشان می‌فرمایند أن الصورة المنوعة للفلک نقدی كه ایشان وارد می‌كنند بر این دلیل صورتی كه منوعه فلك است خود فلك را نوع می‌بخشد اولا او را از سایر اجرام سماوی جدا می‌كند و بعد برای هر جرم از اجرام فلك یك تشكل خاصی را به وجود می‌آورد، چون اینها زمین را جدای از افلاك و اینها می‌دانستند نقطه ثابتی می‌دانستند و بعد سایر افلاك مافوق را دارای یك جوهر دیگری می‌دانستند و زمین را داخل در آن افلاك نمی‌كنند.

 البته این بر اساس قدیم بود البته این چیزهایی هم كه اینها می‌گویند اینها بی‌حساب نیست یعنی اینها یك حقایقی را متوجه می‌شدند كه بواسطه آن حقایق برای خود فلك یك جوهری غیر از جوهر سایر اجرام مثل موجودات و تبایع اینها معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محل خاص اینها بر می‌گرداندند از نظر تأثیرهای كه این اجرام سماوی در این عالم ایجاد می‌كند و خصوصیاتی كه بواسطه اقتران این اجرام سماوی در یك دیگر هست و آن نفس كلی مدیر و مدبر این اجرام سماوی اینها قائل به یك تشكّل خاصی از خلقت برای این اجرام بودند كه آن را در سایر چیزها نمی‌دیدند فرض بكنید در یك ستاره و در یك سیاره قائل به این تأثیر بودند و در آن سیاره دیگر نه، یعنی می‌خواهم بگویم یك همچنین تفكری ریشه دارد، همینطوری صبح بلند نشدند این مسائل را سرهم كنند یك مطالبی بوده، یك اختلافاتی اینها در تأثیر و تأثرات در اجرام می‌دیدند، یك تغییر و تحولاتی در آن نفس فلكیت مشاهده می‌كردند فلك را كه البته اینها در آیات قرآن هم داریم (وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)[[1]](#footnote-1) آنها این فلك را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و كرات سماوی می‌دانستند و اتصال نفس انسان را با آن فلك در آنجا موجب بروز حالات می‌شماردند البته بی‌هیچی نیست، مسائلی از این قبیل هست.

 ولی اینها غفلت كردند از اینكه آن كیفیت ربط بین او، البته من به یك مناسبتی در همین افق وحی این قضیه را آوردم رفقا مشاهده می‌كنند، در آن آیه (إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ)[[2]](#footnote-2) در آنجا و داریم كه (وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ)[[3]](#footnote-3)

 كه چگونه آسمان دنیا رجم شیاطین است و در آنجا به اصطلاح یك اشكالی بر مرحوم علامه ما داریم كه ایشان به نظر می‌رسد شاید در اینجا دچار اشتباه شدند و درباره كیفیت وجود آن نفس كلی در افلاك آنجا ما یك صحبتی داریم كه ما منكر این مساله نمی‌توانیم بشویم، خود ما گرچه ما این كرات سماوی را دارای یك موجود بی‌جان و جسم متحرك می‌دانیم ولی این موجود بی‌جان و جسم متحرك بواسطه همان جنبه مثالی و مكلوتی كه دارد در تحت تسخیر آن امر معنوی و علت مافوق خودش است والا از نظام وجودی خودش بطور كلی خارج خواهد شد و همان جنبه مثالی است كه موجب رجم شیطان است نه این جنبه خاكی و همین به اصطلاح خاكی بودنش و اینها و هر شهابی كه می‌آید و این حركت می‌كند دو حالت، دو جنبه این شهاب ایجاد می‌كند یكی جنبه فیزیكی كه خب در حال حركت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از آنجایی كه خود شیاطین یك جنبه تعلق مادی دارند این برای آنها ایجاد صَدمه و صُدمه می‌كند و بواسطه آن صُدمه‌ای كه ایجاد می‌كند نفس آنها را از اتصال به ملكوت خود همین اجرام سماوی نفس آنها را باز می‌دارد این مساله در بین سابقین مورد توجه بوده یعنی می‌خواهم بگویم همچین خیلی مساله بی‌ریشه نیست خیلی مورد توجه بوده و بر این اساس كارهایی انجام می‌دادند خطوماتی داشتند و اموری انجام می‌دادند همه‌اش روی همین تأثیرات نفس فلكی است و به نتیجه هم می‌رسیدند، در مسائلی كه مربوط به علوم غریبه هست و ارتباطی كه بین اجرام سماوی با یكدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم وجود دارد در آنجا مطالب خیلی زیاد است، یعنی خیلی محل ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همانطوری كه در امور ظاهری ما این مطالب را می‌بینیم مانند جذر و مد و اینها كه بواسطه آن ماه و اینها می‌گویند هست در همین قضیه بواسطه خود تأثیرهایی كه وجود می‌آورد ما بعضی از اشیاء رامی‌بینیم بعضی از گیاهان دارای این خصوصیتند، گیاهی كه در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد همان گیاه در آن منطقه دیگر باشد این بخاطرمسائل فیزیكی نیست، بلكه بخاطر كیفیت اثری است كه در آنجا یك همچنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده والا از نظر فیزیكی اگر در آزمایشگاه نگاه بكنید هردو یكی هستند و تفاوتی با هم ندارند یا اگر از نظر فیزیكی خاصیتی در آن پیدا شده به او برمی‌گردد یعنی آن جنبه ملكوتی است كه آمده و این گیاه را به كیفیت و به شكل دیگری در آورده اینها درش خیلی به اصطلاح مسائل و اسراری هست كه آنهایی كه به اصطلاح تا حدودی آشنایی به این مسائل دارند آنها بیان می‌كنند حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است، دیگر وارد این بشویم كیفیت تأثیر اذكار و اوراد در اوقات مختلف شبانه‌روز كه در بین‌الطلوعین این ذكر یك اثری دارد همین ذكر در اول غروب آفتاب اثر عكس دارد یك ذكر است و ذكر هم كه چیزی نیست تیر و كمان كه نیست بردارید بزنید یك ذكری است كه یك شخصی می‌گوید كیفیت ارتباط عالم و ارتباطی كه انسان با این پدیده ایجاد می‌كند این در كیفیت تأثیر ذكر خیلی اثر عجیبی دارد كه همین در یك حالت اثر قابضیت دارد در یك جا اثر انبساط دارد، در یك جا اثر اثر فرض بكنید یسر دارد نسبت به امور، امور زندگی، امور حیات در یك جا اثر، اثر عسر دارد این مساله یسر و عُسر و اینها همه به كیفیت ارتباط برمی‌گردد لذا نسبت به بعضی‌ها می‌گویند، شما دعای صباح را كه در بین‌الطلوعین است بخواهید این دعای صباح را عصر بخوانید یك همچنین اثری ندارد دعای صباح باید در بین‌الطلوعین خوانده بشود درست شد، دعای سمات باید در عصر خوانده بشود، عصر جمعه خوانده بشود تا اینكه بگویید من یك ساعت قبل از ظهر دعای سمات می‌خوانم فایده‌ای ندارد، هركدام از اینها جایگاه خودش را دارد و خاص به خودش است این مساله كه در مورد اجرام سماوی و كیفیت تأثیر نفوس در آنجا می‌گفتند كه به اینجاها هم كشیده می‌شود و لذا می‌گویند هر كسی را نمی‌تواند هر كسی را به هركسی بگوید همین است كه باید اطلاع داشته باشد از تأثیر خواص اذكار، دوم از كیفیت خصوصیت نفوس هم باید اطلاع و اشراف داشته باشد بدون آن نفوس یك دفعه شَدُرسنا به پا می‌كند كه چیزی می‌خواهد بدهد و به جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش می‌آید، خطرات جسمی پیش می‌آید یا خطراتی است كه مربوط به شؤون و اینها بر می‌گردد و همه اینها ناشی از عدم اطلاع است این مساله به آن قضیه برمی‌گردد ولكن حل این مطلب این است كه آن تأثیر نفس ملكوتی افلاك است، خود جرم كاری ندارد.

 ولا یخفی أن الصورة المنوعة للفلک التی هی مبدأ فصله كه آن صورت مبدأ فصل برای آن فلك است المقوم لجنسه كه مقوم جنس فلكیت است كه آن الذی هو الجسم المطلق كه آن جسم فلك عبارت است از جسم مطلق متقدم فی مرتبة الوجود علی الجسمیة تا اینكه آن صورت جسمیه در ذهن نباشد معنا ندارد كه جسمیت بیاید تقدم داشته باشد جسمیت كه جنبه ابهام دارد چگونه می‌شود تقوم داشته باشد شما خودتان دارید می‌گوید مبهم خودتان دارید می‌گوید كه این غیرمشخص و غیرمتعین پس جسمیت مطلقه فلك كه با این فصل منوِّع به صورت اجرام سماوی درمی‌آید خود این جسمیت فلك كه نمی‌تواند خودش روی پای خودش بایستد و قوام داشته باشد فیکون علة للزوم المقدار پس همین صورت علت برای لزوم مقدار و شكلی است كه اختصاص دارند هردو به فلك ولا یلزم شیء من المفاسد التی ذکرها هناک دیگر مفاسدی كه در آنجا ذكر كردند و در اینجا هم ایشان چندتایش را آوردند دیگر در اینجا پیدا نمی‌شود.

1. سوره يس «٣٦» آيه ٤٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الحجر «١٥» آيه ١٨ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الملک «٦٧» آيه ٥ [↑](#footnote-ref-3)